اعوذ بالله من الشیطن الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

جادوی شیاطین (قسمت ۲۰۱)

رشد معنوی (۵)

نماز و سبک زندگی (۳)

پیامهای آیات قرآنی، همان زمان که آشکار میشوند، همان زمان هم برای زندگی لازم و ضروری هستند و جزو بایدها قرار می گیرند. خدای رحمان در زمان خودش، پیامها را آشکار و نمایان میکنند. مردم همیشه فکر میکنند که با امتهای پیشین متفاوتند. آنها فکر میکنند، اگر در زمان پیامبران می بودند، کاملا تسلیم پیام آنان میشدند. این یک اصل ثابت شده است که کسی که

همین حالا پیام قرآن را بشنود و قبول نکند، هرگز در زمانهای گذشته هم پیامها را قبول نمیکرد و حتی ضد آنان در می آمد. صد افسوس که نمی توان زمان را به گذشته برگرداند و اگر چنین چیزی امکان پذیر بود، بیشتر افرادی که همین حالا ادعای مذهبی بودن و یا روشنفکر بودن دارند، ضد دین از آب در می آمدند. قضاوت در مورد گذشته خیلی راحت است، مهم قضاوت در مورد حال است. یکی از فواید نماز این است که انسانها را نسبت به حال هوشیار میکند و قضاوت آنان را واقعی تر و حق طلبانه تر میکند.

در قسمتهای قبل گفتیم که قطع پیوستگی روانی مهمترین دلیل لزوم نماز است. نماز باید به سبک زندگی ما تبدیل شود و اگر کسی واقعا بهشت برین میخواهد، باید این کار را بکند.

یک آهو زمانی که در مزرعه می چرد، او همیشه مواظب است که شیر و یا پلنگ به او حمله نکنند. وقتی برای آب خوردن به برکه میرود، هر لحظه مواظب است که تمساح به او حمله نکند. آهو همیشه آماده فرار است. این همان قطع پیوستگی روانی آهوست. یک لقمه بیشتر، یک جرعه و قلپ بیشتر آب به قیمت جانش تمام میشود. به همین خاطر آهو طمع نمی کند و قبل از سیر شدن و قبل از سیراب شدن ، دست میکشد که اگر نکند، گیر می افتد و جانش را از دست میدهد. هر لقمه بیشتر و هر لیوان آب بیشتر، خطر جانی

را دو چندان میکند و همینطور مقدار خطر، تصاعدی بالا میرود. به همین خاطر آهو بدن زیبا و چابکی دارد. اگر زیاد بخورد و در خوردن و آشامیدن پیوستگی برای خود ایجاد کند و مدام پیوسته بخورد، و هر از چند گاهی آن را قطع نکند، نمی تواند به موقع از خطر فرار کند. به اندازه خوردن، به اندازه نوشیدن، طمع نکردن، پیوسته مشغول نبودن، هر از چند گاهی دست کشیدن، در بازه های زمانی مشخصی همیشه آماده بودن، جزو برنامه ریزی یک آهوست. این سبک زندگی یک آهو است و این سبک زندگی، ادامه زندگی را برای او تضمین میکند و اگر اینطوری نباشد، نسلش از بین میرود. شاید خیلی از حیوانات که در طول زمان از بین رفتند، به این خاطر بوده باشد که نتوانستند خود را در مقابل خطرات بروز کنند و در نتیجه نسلشان از بین رفت. اگر آهویی اینها را رعایت نکند کارش تمام است. زندگی ما انسانها هم باید اینطوری باشد. همیشه آماده بودن یعنی قطع کردن پیوستگی های روانی در بازه های زمانی مشخصی که این مورد بوسیله نماز بدست میاید. شاید نماز آهو هم همین هشیاری های او در مقابل خطرات است. وقتی آهو دچار خطر شود و یا احساس خطر کند، دمای بدن و ضربان قلبش بالا می رود و آماده انقطاع از وضعیت فعلی میشود. ما هم باید در مواقعی که امورات دنیایی ما را می گیرند و می خواهند برای ما پیوستگی روانی ایجاد کنند، باید از نظر بدنی بیدار شده و خونمان به جوش آید و قیام کنیم و نمازمان را بجا آوریم. قیام

آهو همان آمادگی و فرار اوست. قیام انسان هم بلند شدن برای انجام وضو و نماز است. از اهمیت نماز هر چه بگوئیم، کم است. نماز یک سیستم مبتنی بر زمان است. این زمانها آنقدر مهمند که حتی در حین جنگ هم نباید، نادیده گرفته شوند و اصلا شاید در حین خطر اهمیت بیشتری پیدا میکنند. اما واقعیت این است که انسان در زندگی دنیوی همیشه در معرض خطر است و همیشه در جنگ است، جنگ با شیطان و وسوسه های او.

آیه 4:102

وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ ٱلصَّلَوٰةَ فَلْتَقُمْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُم مَّعَكَ وَلْيَأْخُذُوٓاْ أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُواْ فَلْيَكُونُواْ مِن وَرَآئِكُمْ وَلْتَأْتِ طَآئِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّواْ فَلْيُصَلُّواْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُواْ حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ ۗ وَدَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُم مَّيْلَةً وَٰحِدَةً ۚ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن كَانَ بِكُمْ أَذًى مِّن مَّطَرٍ أَوْ كُنتُم مَّرْضَىٰٓ أَن تَضَعُوٓاْ أَسْلِحَتَكُمْ ۖ وَخُذُواْ حِذْرَكُمْ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَٰفِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا

و چون (وقت خوف) در میان آن‌ها باشی، و برای آن‌ها نماز بر پا کردی، باید دسته‌ای از آن‌ها با تو (به نماز) بایستند، و باید سلاح‌هایشان را با خود برگیرند. و چون سجده کردند (و نماز را تمام نمودند) باید (دسته دوم) پشت سرتان باشند، و باید آن دسته‌ای که نماز نخوانده‌اند؛ بیایند و با تو نماز بخوانند، و باید آن‌ها

احتیاط کنند و سلاح‌هایشان را (در نماز) با خود بگیرند، (زیرا) کافران آرزو دارند که شما از سلاح‌های و متاع‌های خود غافل شوید؛ پس یکباره بر شما یورش برند، و اگر برای شما از باران رنجی بود و بیمار (و مجروح) بودید؛ بر شما گناهی نیست (و مانعی ندارد) که سلاح‌های خود را (بر زمین) بگذارید، ولی (وسایل دفاعی و) احتیاط خود را بر گیرید. همانا الله برای کافران عذابی خوارکننده آماده کرده‌است.

نماز بجا آوردن در حین جنگ خیلی سخت است ولی خدا به آن مخصوصا سفارش کرده است. همین ثابت میکند که نماز هیچ وقت تعطیل بردار نیست و هیچ حادثه و هیچ کسی نمیتواند نماز را تعطیل کند. این آیه به ما میخواهد گوشزد کند که حتی در حین جنگ هم، اصول دینی را باید رعایت کرد. در جنگ نباید از هر روش و هر وسیله ای استفاده کرد و باید انصاف و اصول دینی و اخلاقی و انسانی را رعایت کرد که پیروزی در جنگ در گرو رعایت کردن این مسائل است.

همچنین در قسمت قبلی، در مورد صبر و نماز و ارتباط تنگاتنگ این دو گفته شد. اگر نماز انجام نشود، صبر تاثیر و اهمیت واقعی خودش را ندارد و اگر هم صبر نباشد، نماز فایده واقعی خود را ندارد.

بعضی ها فکر میکنند که وسوسه شیطان یعنی اینکه شیطان درِ گوش افراد نجوا کند. اما اگر توجه کنیم وسواس از همان ریشه کلمه وسوسه است. خیلی از وسواسها همان وسوسه هستند. خدا یک گزینه روی میز می گذارد (نور) ولی شیطان گزینه های زیادی روی میز میگذارد (ظلمات). کلمه نور مفرد است و کلمه ظلمات جمع است. شیطان دیگر مثل سابق درِگوشی وسوسه نمی کند، بلکه ایدئولوژی ارائه میدهد. ایدئولوژیهای شیطان مبتنی بر وسواس و وسوسه هستند.

وسواس یکی از شاخه های مهم وسوسه است. وسواس بخاطر پیوستگی روانی پیش میاید. در قسمت قبل گفتیم که نماز قطع کننده پیوستگی های روانی است. یکی بود که یکبار در میان غذایش، مو پیدا شد؛ بعد از این حادثه، او سالها از آن نوع غذا نخورد. این یک نوع پیوستگی روانی است. و گرنه عاقلانه نیست که بخاطر یک تار مو، تا چند سال از یک نوع غذا نخورید و آن را بر خود منع کنید. اما کسی که نماز میخواند، یاد می گیرد که پیوستگی های روانی برای خود ایجاد نکند و او یاد می گیرد که بعضی چیزها را باید قطع و فراموش کند و گرنه به یک وسواس تبدیل میشود.

خیلی از کینه ها هم بخاطر قطع نکردن خاطرات گذشته است. وقتی مدام بر یک فکر و روال و خاطره باشید، دیگر به یک اصل برای شما تبدیل میشود و

در نتیجه همیشه در ذهن شما می ماند و به یک گره روانی تبدیل میشود و در نتیجه این نوع وسواس هیچوقت از بین نمی رود. شیطان با یک کینه شروع کرد، از آنجا که شیطان نماز و صبر ندارد، هیچوقت هم کینه اش تمام نمیشود و تا قیامت ادامه دارد. شیطان از زبان شاعر میگوید:

برای بالاتر از خدا بودن، باید شیطان را بخشید

این شعر نشان از این دارد که شیطان درست بشو نیست و قصدی هم برای اینکار ندارد. پیوستگی روانی شیطان آنقدر طولانی شده است که ادعای خدایی به او دست داده است و در توهمات عجیب و پیچیده ای افتاده است. شیطان بجای اینکه توبه کند و مسیرش را اصلاح کند، انتظار دارد که به همان مقام قبلی برگردانده شود. پیوستگی روانی او را به این روز انداخته است.

کسی که در یک پیوستگی روانی گیر کند، تغییرات در او بسیار سخت است. برای تغییر باید ابتدا از این حالت بیرون بیاید. به همین خاطر است که این افراد، طبیعت و نشانه های خدا در طبیعت را نگاه نمی کنند و اصلا برایشان هم مهم نیست. مثلا وقتی کسی در موسیقی غرق شده است، یعنی در یک پیوستگی روانی افتاده است. وقتی انسان نسبت به نشانه های خدا در نظام رحمانی بی تفاوت باشد و روانش نسبت به آن مقاومت پیدا کند، دیگر تحت

تاثیر قرار نمی گیرد و در این حالت انسان سنگدل شده است. این است که ماشین آتش می گیرد و افراد بجای تلاش برای نجات سرنشینان، مشغول فیلمبرداری میشوند و این همان پیوستگی روانی است که نمی گذارد آنان وارد دنیای واقعی شوند و همان مسیر خود را ادامه میدهند و فقط در فکر مسیر و روش خود هستند و نسبت به بقیه قضایا سندگدل میشوند.

این پیوستگی روانی، یک پیش زمینه و بک گراوند ذهنی برای آدمی ایجاد میکند و مثل سایه همیشه با اوست؛ بنابراین در هر چیزی این بک گرواند و سایه را تاثیر میدهند. شرک یک نوع پیوستگی روانی است که باعث دخالت دادن غیر خدا در هر چیزی میشود. بعضی گروه های مذهبی، در هر چیزی بزرگان مذهبی خود را مطرح میکنند و به این طریق هر چیزی و هر حادثه ای را از آن کانال می بینند. این یک نوع کوری است. کسی که در این دنیا کور باشد، در آخرت هم کور است.

آیه 20:124

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ أَعْمَىٰ

و کسی که از یاد من روی گردان شود، پس بی‌گمان زندگانی (سخت و) تنگی خواهد داشت، و روز قیامت او را نابینا بر انگیزیم.

آیه 20:125

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِيٓ أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنتُ بَصِيرٗا

گوید: «پروردگارا! چرا مرا نابینا برانگیختی؟ و حال آنکه من (در دنیا) بینا بودم!».

آیه 20:126

قَالَ كَذَٰلِكَ أَتَتْكَ ءَايَٰتُنَا فَنَسِيتَهَاۖ وَكَذَٰلِكَ ٱلْيَوْمَ تُنسَىٰ

فرمود: «همان گونه که آیات ما برای تو آمد پس آن‌ها را فراموش کردی؛ و این گونه امروز (تو در آتش) فراموش خواهی شد».

هر انسانی اهداف پنهانی در این جهان دارد که از پیوستگی روانی او نشات می گیرد و اینها در قیامت آشکار می گردند و این همان روز تبلی السرائر است. روزی که رازها آشکار می گردند. شیطان نتوانست در اجرای دستور خدا در سجده برای آدم شرکت کند، زیرا پیوستگی روانی، وجود او را گرفته بود. شیطان پیش زمینه ذهنی زیادی داشت و همین پیش زمینه نگذاشت او درست تصمیم بگیرد.

بعضی صفات زشت و شرّ، در حالت پیوستگی روانی پیش می آیند، مثل کینه و حسادت. نماز یک نوع قطع کننده است که کینه و حسادت و اینجور صفات را قطع میکند. نماز حالت پایداری به زندگی میدهد و زندگی ها را قابل تحمل میکند. در یک خانواده که تعدادی نماز بجا آورند، زندگی لذتبخش تر و قابل تحملتر میشود. اگر ذره آرامشی در یک خانواده و یا یک جامعه هم هست از صدقه سر کسانی است که نماز بجا می آورند و پیوستگی های روانی و غیر روانی را قطع میکنند.

وقتی نماز نباشد، آرزوها قابل توقف نیستند. ابتدا آرزوی خرید ماشین گران قیمت دارد، بعد خانه گران قیمت و این آمال و منیات الی بی نهایت ادامه دارد. زیرا پیوستگی روانی، پایان ناپذیر است و ته ندارد. جاده ای پیوسته است که انتها ندارد.

یکی دیگر بود که قوانین عجیبی در تغذیه برای خود بوجود آورده بود. او هیچوقت پیاز داخل غذاها را نمی خورد و خیلی چیزهای دیگر را هم بر خود حرام کرده بود و از این ممنوعیتهای بیخودی که دلیل آن را فقط خودش می دانست. اما بعد از مدتی دچار وسواس شد و بیماریی گرفت که هر روز مُسکن میخورد. وسواسها در نگاه اول، به مسائل بهداشتی تعبیر میشوند ولی بعد از مدتی به مشکلات روانی تبدیل میشوند و به یک گرفتاری بزرگ در زندگی

تبدیل میشوند. در نهایت همین وسواس به ظاهر بهداشتی روزی به هیزم و آتش در وجود آدمی تبدیل میشود. وسواس یک نوع دفاع الکی و بی خودی است که فرد فکر میکند، دفاع واقعی است. دفاع الکی بعد از مدتی به خودزنی تبدیل میشود. دفاع الکی و افراطی جزو ایدئولوژیهای شیطان است.

حتی در مباحث دینی هم، دفاع بد و نامربوط از یک موضوع، به اندازه صد دشمن دین مضر تر است. خدا می فرماید که حیوانات را قبل از خوردن، ذبح کنید. اما شیطان میگوید که نه اصلا گوشتش را نخورید. خدا می فرماید که در دنیا رنجهایی هست و بعد از هر سختی و رنجی، آسانی هست. اما خیلی از فلسفه های غلط میگویند که دنیا کلا رنج است. اینها دفاعها و فلسفه های غلطند. تهمت زدن، اتهام زدن، دروغ گفتن یک نوع سیستم ایمنی و روش دفاعی غلطند. اینها ممکن است که روزی به کالبد ما هم سرایت کنند و باعث بیماریهایی شوند که به غلط از بدن دفاع میکنند و خودزنی میکنند. زلیخا از آنجا که معنویتش غلط بود، در قضیه یوسف، برای دفاع از خود به یوسف تهمت زد؛ در حالیکه عزیز، همسر او همه چیز را متوجه شده بود و حتی شاید از دفاع و جبهه گیری غلط زلیخا، از هر نظر مطمئنتر شده بود که حق با یوسف است.

اگر یک موسیقی را خیلی و بطور مداوم گوش کنید، به یک پیوستگی روانی تبدیل میشود و این پیوستگی روانی باعث ایجاد وسواس، کینه و خودزنی میشود. یک نوع پیوستگی روانی، پیوستگی های روانی دیگری را هم با خود به دنبال دارد.

خدای رحمان در این دنیا نشانه های زیادی گذاشته است که ما میتوانیم بوسیله آن زمان را درک کنیم و در نتیجه صبر و زمان را مدیریت کنیم. اما در جایی مثل جهنم، نشانه ها وجود ندارند. جهنم جایی تنگ و تاریک است و در نتیجه قطعا هیچ نشانه ای در آن پیدا نیست. ما حتی در شبها که هوا تاریک است، کلی نشانه اعم از ستاره و ماه و چیزهای دیگر می بینیم. اما در جهنم هیچ نشانه ای نیست و همه سر در گمند و شاید زمان از دستشان در رفته است. بعضی ها هم، این دنیا را برای خود مثل جهنم کرده اند و از نشانه ها و زمان های آن استفاده نمی کنند و آن را نمی بینند. پیوستگی روانی عجیبی در جهنم برقرار است که از شدت پیوستگی، همگی به مرحله ای میرسند که میخواهند مغزشان بترکد و بمیرند ولی نمیشود.

حتی وقتی دعا می کنیم، باید صبر به خرج بدهیم. که اگر صبر به خرج ندهیم، برداشتهای غلطی از نتیجه دعاهایمان میگیریم و ممکن است نسبت به خدا شک و گمان بد ببریم.

نماز پیوستگی روانی را از بین می برد. اگر پیوستگی روانی در آدمی پیش آید، بعد ازمدتی از پندار به کردار میرسد و بعد از آن، از کردار به گفتار هم می رسد.

پیوستگی در پندار ← پیوستگی در کردار ← پیوستگی در گفتار

هر کدام از پیوستگیهای بالا، مشکلات مخصوص خودشان را دارند و بعد از مدتی به مرحله بعدی خود نفوذ میکنند. وقتی در پندارمان پیوستگی روانی وجود داشته باشد و فکر و ذهنمان مدام مشغول مثلا انتقام گیری از یکی باشد، این پیوستگی به کردار و گفتارمان هم خواهد رسید و ممکن است که عملا و مدام در فکر توطئه چینی بیفتیم، یا اینکه مدام از این موضوع حرف بزنیم و به آن شخص توهین کنیم. به این طریق این پیوستگی سراسر وجودمان را می گیرد. اما نماز این روال و پیوستگی خیلی خطرناک را قطع میکند و آزاد و راحت می شویم.

بعضی ها زندگی مادی دنیوی را همچون پیراهنی میدانند که قابل رها شدن است. اما این دید اشتباه است. زیرا اگر کالبد شما بیمار شود، با درمان کالبد خود به روش طبیعی رحمانی، به معنویت خود رشد میدهید و این معنویت به لایه روان شما هم سرایت میکند. بدون کالبد نمی توان چنین معنویتی را

تجربه کرد. وحدت وجودی ها از وحدت درونی حرف میزنند. آنها روشهای خاکی را کم اهمیت جلوه می دهند و آن را بی اثر میدانند و از مطالبی حرف میزنند که لایه خاکی و بدنی ما را نادیده می گیرد. ما با وضو و نماز میتوانیم پیوستگی جسمی خود را قطع کنیم و قطع پیوستگی جسمی روی قطع پیوستگی روانی هم اثر میگذارد. البته این رابطه دو طرفه است؛ پیوستگی روانی، آدمی را وارد پیوستگی جسمی هم میکند؛ در آن موقع دیگر مردم فراز و نشیبهای طبیعت را حس نمی کنند. بطور مثال در زمستان باید احساس سردی بر احساس گرمی غلبه داشته باشد. این یک احساس جسمی است که در روان ما هم تاثیرگزار است. در تابستان باید گرمای آن را حس کنیم و این هم باز در روان تثیر خوبی دارد. کلا اگر مطابق طبیعت رحمانی باشیم، از خیلی از پیوستگیهای بوجود آمده خلاص می شویم. رعایت کردن نظم رحمانی خودش میتواند یک نوع نماز باشد. در قرآن هر وقت نماز را به صورت الصلوه با (ال) معرفه ذکر کرده است، منظورش نمازهای پنجگانه است و اما اگر بدون (ال) بصورت صلات آمده باشد، منظورش تطبیق یافتن با نظام رحمانی است. نمازی که قوم شعیب آن را به شعیب گوشزد کردند، از نوع دومی بود.

آیه 11:87

قَالُواْ يَٰشُعَيْبُ أَصَلَوٰتُكَ تَأْمُرُكَ أَن نَّتْرُكَ مَا يَعْبُدُ ءَابَآؤُنَآ أَوْ أَن نَّفْعَلَ فِيٓ أَمْوَٰلِنَا مَا نَشَٰٓؤُاْۖ إِنَّكَ لَأَنتَ ٱلْحَلِيمُ ٱلرَّشِيدُ

گفتند: «ای شعیب! آیا نمازت به تو فرمان می‌دهد که آنچه را که نیاکان‌مان می‌پرستیدند، رها کنیم، یا آنچه را می‌خواهیم در اموال‌مان انجام دهیم؟! بی‌گمان تو (مردی) بردبار عاقلی هستی!».

یعنی ای شعیب آیا نمازت تو را امر میکند که این پیوستگی ها را قطع کنیم؟ زیرا شرک، گران فروشی، ضرر فروشی، کم فروشی و همه اینها هم یک نوع پیوستگی روانی هستند. مردم در پیوستگی روانی و ذهنی، دچار پیش بینی های بیخودی و الکی و ترس میشوند و در نتیجه گرانتر می فروشند. حتی کسی که قتل میکند، در هنگام ارتکاب، آن را حق مسلم خود میداند و این حق مسلم فقط در پیوستگی های روانی بوجود میاید که افراد آنقدر روی این موضوع فکر می کنند و در ذهن خود پیچیده اش میکنند که از جاده انصاف خارج شده و برای خود آن را توجیه میکنند؛ در نتیجه کشتن طرف مقابل را حق قانونی خود میدانند.